

در اندیشه فرجام حیات

دکتر محمدمهدی رکنی یزدی

چکیده

نویسنده در فراغتی که به وی دست داده، به اندیشیدن درباره فرجام حیات می‌پردازد و تفکر در آن را ضروری و در زندگی نقش‌آفرین می‌شمرد. هرچند نوشتار به شیوه حدیث نفس است، اما سؤال‌هایی که درباره مرگ و احوال پس از آن و رستاخیز از خاطرش می‌گذرد پرسش‌هایی همگانی است.

با استدلال بدیهی به این نتیجه می‌رسد که پاسخ‌های صحیح را باید از مکتب وحی گرفت؛ زیرا مردن حادثه‌ای است که برای هرکس یک بار روی می‌دهد و قابل تکرار و آزمون نیست. راجع به هدف زندگی و هدفمندی آفرینش و زنده شدن مردگان با استناد به آیات قرآن - که دلیل خردپسند می‌آورد - بحث می‌شود. با نگاه به خویشتن از «تن» و «من» که حقیقت آدمیزاد است سخن به میان می‌آید و به روح که منشأ حیات و نامبراست توجه داده می‌شود. نتیجه آنکه مرگ آغاز دگرزیستن و حیات جاودان معرفی می‌شود. مرگ در آینه روایات، شامل احادیثی است که از معصومان علیهم‌السلام درباره وصف مردن رسیده، و بازتاب آن در شعر، پایان‌بخش مقاله است.

کلید واژه‌ها: فرجام حیات، هدف زندگی، رستاخیز، مرگ
آیات و روایات

▼ خلوت و فراغت فرصتی است تا درباره زندگی خود و پایان آن بیندیشم، و این اندیشه‌ای است سرنوشت‌ساز، که در رفتار و کردارم اثر می‌گذارد. در این فکرم که سرانجام ما آدمیان چیست و در پایان به کجا خواهیم رفت؟

گرچه در قرآن مجید پاسخ آن پرسش با عبارت ﴿إِنَّا لِلّٰهِ وَ إِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره/۱۵۶) ذکر شده، اما می‌خواهم در این مسئله مهم دلیل عقلی هم پیدا کنم تا خرد کاوشگرم را راضی کنم، پس سیر اندیشه را دنبال می‌کنم.

علاوه بر مردم عادی گاه در زندگی بعضی از صاحبان قدرت و ثروت هم تأمل می‌کنم، می‌بینم میانشان نیکوکار و ستمگر، خیررسان به مردم یا ظالم و خائن وجود دارد، و همه حیات خود را با فراز و فرود، خوشی یا گرفتاری سپری می‌کنند، که ناگهان با پیشامدی غیر منتظره رویاروی می‌شوند و ناخواسته تسلیم می‌گردند: مردن و پایان زندگی. آری! از حوادث یقینی و قطعی که هیچ تردید ندارد، و برای همه پیش می‌آید، عبور از چنبر مرگ است و تمام شدن حیات دنیوی.

شگفت‌آور اینکه چنین حادثه مهم و حتمی را از یاد برده‌ایم و کمتر به آن می‌اندیشیم، تا خود را برای آن آماده نماییم. غفلت - کمابیش - مرا هم فراگرفته بود، اما اکنون به پیرانه‌سر یاد آن کمتر از خاطر می‌رود.

احوال پس از مرگ

به فکر فرو می‌روم و به پس از مرگ می‌اندیشم. می‌بینم بعد از مرگ، دو حال بیشتر قابل تصور نیست: یا آنچه انبیا و اولیای خدا راجع به حساب و کتاب و پاداش اعمال گفته‌اند راست است یا دروغ. اگر دروغ بود که خبری بعد از مردن و به گور رفتن نیست. پس آن‌که ایمان آورده و عمل صالح داشته بازخواست نمی‌شود؛ زیرا فرض این بود که خبری از نکیر و منکر و حسابرسی نیست. اگر حالت دوم راست بود و گفته خدا و رسولش صحت داشت - که همین طور

است - مؤمنان نجات پیدا می‌کنند و منکران گرفتار عذاب می‌شوند، و راه بازگشت و جبران گذشته را هم ندارند^۱.

بنابراین به حکم عقل که «دفع ضرر احتمالی واجب است»، اگر احتمال هم بدهیم که اطلاع‌رسانی و پیام رسولان الهی راست باشد، باید بررسی و تحقیق کنیم و تا یقین به نبودن خدا و روز جزا و کذب اخبار انبیا پیدا نکردیم - که نمی‌توانیم یقین پیدا کنیم - باید مطمئن و آسوده‌خاطر از فرجام حیات خود نباشیم؛ زیرا در پیشامدهایی که سرنوشت ما به آن وابسته است - مخصوصاً در اعتقادات - لازم است در پی تحصیل یقین یا اطمینان کامل باشیم، و به حدس و گمان و این بهانه که چه کسی خبر آورده، امور غیبی و آخروی را منکر نشویم. این استدلال محکم و روشن مرا به فکر فرو می‌برد. دقت می‌کنم و پی می‌برم که با عقل و فهم محصور در مکان و زمان نمی‌توانم از جزئیات وقایع عالمی دیگر که فراتر از زمان و نمان از دیدگان است باخبر شوم؛ پس راه چاره چیست؟

نیاز به راهنمای الهی

تأمل می‌کنم. به خاطر می‌رسد که در چنین موضوعات فقط از طریق رسولان پروردگار و وحی الهی می‌توانم از اخبار و رویدادهای بعد از مردن باخبر شوم. بلی اصل رستخیز و جزای اعمال را ضرورتی عقلی می‌یابم، ولی درباره ویژگی‌های آن، گمان من یا آراء متفکران و پیش‌بینی نظریه‌پردازان - درباره آنچه پس از این جهان پیش خواهد آمد - ارزش علمی ندارد؛ زیرا حادثه‌ای است که برای هرکس یکبار بیشتر اتفاق نمی‌افتد و قابل تکرار و آزمون نیست. اگر دقت کنیم و آزادانه داوری کنیم، می‌پذیریم که در چنین مسائلی - که

۱. اصل استدلال مذکور، برگرفته از مناظره امام جعفر صادق علیه السلام با ابن ابی العوجاء در مکه است که منکر مبدأ متعال بود و امام با آن دو جمله، او را وادار به تأمل کردند و نخستین ضربه روحی را به او وارد نمودند. بنگرید به: *الاصول من الکافی*، کتاب التوحید، ج ۱، ص ۷۵.

فراتر از جهان مادی است - باید به اخبار صحیح مذهبی که در منابع موثق آمده مراجعه کنیم، و قرآن مجید وحی الهی و مطمئن ترین مرجع در این باره است و دلیل های خردپذیر و فطری می آورد.

خوشحالم که با کتاب خدا تا حدی آشنایم، و با مراجعه به آن می بینم بعد از آیات مربوط به مبدأ متعال، قیامت و جزای اعمال یکی از اصول دعوت آن است، و در آیاتی محکم و مستدل، آشکار و به تکرار، وقایع مردن و رستاخیز را شرح می دهد، و با انذار و آگاهی دادن نتیجه تربیتی و اصلاحی می گیرد، به صورتی که در اندیشه مسلمان نیروی بازدارنده از گناه و در دلش خوف از عقاب را به وجود می آورد، و انسانی پرهیزگار می سازد.

هدفمندی آفرینش

غرق در این افکار بودم که آیه ای در نظرم آمد: ﴿أَيَحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى﴾ (القیامة/۳۶)؛ آیا انسان می پندارد که او را واگذاشته و ضایع رها کنند؟ آیه ای دیگر از سال ها قبل در خاطر من بود، که هدفمند بودن خلقت و بازگشت انسان را به پیشگاه آفریدگار یادآور می شود. آن هم با استفهام انکاری که بلیغ تر و دلنشین تر است:

﴿أَفَحَسِبْتُمْ أَنَّمَا خَلَقْنَاكُمْ عَبَثًا وَأَنَّكُمْ إِلَيْنَا لَا تُرْجَعُونَ﴾ (المؤمنون/۱۱۵)؛ آیا

گمان می کردید شما را بیهوده آفریده ایم و به سوی ما بازگردانده نمی شوید؟^۱ پاسخ این پرسش از وجدان انسان این است که بیهوده رها نشده ایم، و هدفی برتر از امور گذرا و متغیر این دنیا باید داشته باشیم، و خدای سبحان از بیهوده کاری منزّه و دور است.

آیه ای دیگر همان حقیقت را به بیانی دیگر اعلام می دارد: ﴿وَمَا خَلَقْنَا السَّمَاءَ

۱. ترجمه آیات از: قرآن کریم، ترجمه غلامعلی حداد عادل، مشهد، چاپخانه آستان قدس رضوی، ۱۳۹۰.

وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا بَاطِلًا ﴿٢٧﴾؛ و ما آسمان و زمین و آنچه را که میان آن دو است بیهوده نیافریده‌ایم.

بنابراین در بیش قرآنی، خلقت کاری غلط، بیهوده و بازیچه نیست، همان‌گونه که اتقان صنّع و علوم زیست‌شناسی همه آن‌را تأیید می‌کند و از مدیر و مدبّر حکیم جهان خبر می‌دهد.

هدف زندگی

در فضای اندیشه و تفکر در مسائل کلی و حکمی، هر زمان مطلبی به ذهن می‌رسد، و چه بهتر که دربارهٔ چنین مسائلی باشد که مربوط به حیات پایدار ماست.

از بازخوانی و تدبّر در آیات نقل‌شده این پرسش در ذهنم جان می‌گیرد که چه هدفی را باید در زندگی دنبال کنم؟ به بیان دیگر چه کنم که زندگی‌ام بیهوده یا کم‌فایده نگذرد، و در پایان عمر پشیمان و حسرت‌زده نباشم!

سؤال ساده‌ای نیست. به فکر فرو می‌روم. راستی که تفکر چه نعمت بزرگی است. تفاوت و امتیاز مهم انسان بر حیوان هم به داشتن فکر و فهم و خرد است، و آن‌که اهل فکر نیست فاصله‌ای زیاد با حیوان ندارد.

به تعبیر قرآن، در آیات آفاقی که پدیده‌های محسوس است می‌اندیشم. موجودات گوناگون آبی و هوایی و زمینی را از مد نظر می‌گذرانم. می‌بینم عالی‌ترین و کامل‌ترین مخلوق «أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ» آدمیزاد است: موجودی راست قامت، زیبا صورت، متفکر، خردورز، هوشیار، دانش طلب، هنرمند، ابزار ساز، مخترع، مکتشف و تسخیرکنندهٔ برّ و بحر و سپهر.

۱. آیهٔ ۵۶ سورهٔ زمر به خاطر می‌رسد: ﴿أَنْ تَقُولَ نَفْسٌ يَا حَسْرَتِي عَلَىٰ مَا فَرَّطْتُ فِي جَنْبِ اللَّهِ﴾؛ تا مبدا کسی بگوید: دریغ! که چه سان جانب خدا را فرو گذاشتم. از شکنجه‌های روحی قیامت، حسرت و اندوه از اوقات بیهوده گذشته است.

این آفریده برتر و بهتر باید هدفش در دوران حیات امری مهم‌تر از چیزهای دیگر که فروتر از او هستند باشد؛ یعنی بالاتر و گرانقدرتر از خوردنی و پوشیدنی، مسکن و همسر خواستنی، فرزند دل‌بند و رفاه زندگی، هرچند باید آنها را هم در حد مشروع و معقول، که مانع از پیشرفت معنوی‌اش نگردد داشته باشد، اما هدف اصلی زندگانی و غایت آمالش قرار نگیرد؛ زیرا اینها همه برای بقای حیات اوست، و در طول زندگی‌اش مصرف می‌شود و از بین می‌رود، و از منظر عقل «هرچه نباید دلبستگی را نشاید».

بدیهی است هدف و مقصد انسان که شریف‌ترین آفریده‌هاست باید امری عالی، ثابت و ماندنی، تعالی‌بخش و واقعی باشد، نه امور اعتباری یا خیالی. چون تأمل می‌کنم و به یکایک اوصافی که برشمردم می‌اندیشم، می‌بینم جز حق متعال که هستی‌بخش همگان و مدیر جهان و مربی جهانیان است هیچ چیز دیگر را نمی‌یابم که آن رفعت و عظمت، علو و واقعیت را داشته باشد که هدف و مقصود انسان قرار گیرد و مقصدش شود: این از آن روست که خداوند حق است و جز او هرچه خوانند باطل، و خداوند همان والای بزرگ است.^۱

برای رسیدن به آن مقصد عالی، راهی جز پرستش و ستایش او که مبدأ و منتهای هستی است نمی‌باشد، و این نکته مهم در آیه ① وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ ﴿الذاریات/۵۶﴾^۲ بیان شده است.

اما عبادت چون با اخلاص و بر طبق دستور شرع انجام گیرد، بر معرفت فطری انسان می‌افزاید و از معرفت محبت پیدا می‌شود. در نتیجه عبادت باشوق و ذوق توأم می‌گردد، و بنده بیش از پیش به معبود محبوب تقرب می‌یابد، و از رحمت و عنایت آن بی‌نیاز بنده‌نواز برخوردار می‌گردد و هوالمطلوب.

۱. ① ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْحَقُّ وَأَنَّ مَا يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ هُوَ الْبَاطِلُ وَأَنَّ اللَّهَ هُوَ الْعَلِيُّ الْكَبِيرُ ﴿الحج/۶۲﴾.

۲. و جن و انس را تنها برای آن آفریده‌ام که مرا پرستند.

مناجات کوتاه امیرمؤمنان و سرحلقه عارفان و عدالت‌پیشگان به یاد می‌آید، که ارجمندی و عزتِ عبادت و افتخار به چنان معبود متعال را به ما گوشزد می‌کند و می‌فرماید:

«الهی کفی بی عزّاً أن أكون لک عبداً. و کفی بی فخرّاً أن تكون لی ربّاً. أنت کما أحبّ فأجعلنی کما تُحبّ»؛ خدایا! همین عزت مرا بس که بنده تو باشم؛ و همین افتخار و سربلندی برایم کافی است که تو پروردگارم باشی، معبود! تو چنانی که من دوست دارم، پس مرا چنان کن که تو دوست داری [آن‌گونه باشم].

زنده شدن مردگان

در این حال و هوای خوش روحانی بودم که شبهه‌ای سهمگین راهزن من شد و پرسید: چگونه ممکن است آدم‌هایی که سال‌ها پیش مرده‌اند و استخوان‌هایشان هم خاک شده دوباره زنده شوند؟ ﴿ذَلِكَ رَجْعٌ بَعِيدٌ﴾ (ق/۳)؛ این بازگشتی بس دور است.

اندیشه‌های پریشان و شبهات مُظلم مغزم را فرا گرفته بود که آذرخشی در آسمان افکارم جهید، و آیاتی از کلام الله مجید به یاد آمد؛ آیاتی که نه تعبّدی و تحکّمی، بلکه عقلی و استدلالی وقوع قیامت و زنده‌شدن مردگان را برای حسابرسی و اجرای عدالت الهی شرح می‌دهد، و اینک ترجمه آیات:

«آیا آدمی نمی‌بیند که او را از نطفه‌ای آفریده‌ایم؟ حال دشمن آشکار (ما) شده است، و آفریده شدن خود را از یاد برده، و برای ما مثلی زده و گفته است: این استخوان‌های پوسیده را چه کس زنده می‌سازد؟

بگو: همان کس که بار اول آنها را آفریده زنده‌شان خواهد کرد، و او بر هر آفریدنی داناست. خدایی که در درخت سبز برایتان آتشی نهاد و اکنون شما از آن آتش برمی‌افروزید. آیا آن‌که آسمان‌ها و زمین را آفریده قادر نیست (یک‌بار دیگر)

۱. قمی، شیخ عباس، مفاتیح الجنان، باب اول، فصل ششم، آخرین مناجات (قبل از اعمال ماه‌ها).

همانند آن را بیافرینند؟ البته که هست، و او آفریدگاری داناست. فرمان او چنین است که چون چیزی را اراده کند بدو گوید: باش، و او بی‌درنگ هست می‌شود. پاک است آن خداوندی که فرمانروایی همه چیز به دست اوست، و شما به سوی او بازگردانده می‌شوید»^۱.

در آیات مذکور خداوند با توجه‌دادن ما به عظمت و شگفتی‌های خلقت، علم و قدرت نامحدودش را نشان می‌دهد، و بازآفرینی نابودشدگان و مردگان را آسان‌تر از خلقت اول‌بار آنها معرفی می‌کند، که امری قطعی و بدیهی است.

نگاهی به خویشتن

به مناسبت اشاره‌ای که در آیه به مراحل آفرینش آدمیزاد شده، نگاهی کلی به پیکر خود می‌افکنم، که به قدرت و حکمت خدای متعال، موجود ذره‌بینی اولیه بعد از گذر از مراحلی چند، چگونه رشد کرد و بالید و انسانی بلندبالا و دانا و توانا شد، که قادر است با اختیار خود شکرگزار یا عصیانگر باشد، و این ویژگی مخصوص انسان است و سعادت یا شقاوتش را رقم می‌زند.

پیکر این انسان دارای دو جزء متمایز از یکدیگر است: تن و من.

«تن» همین جزء محسوس و دیدنی و مادی است. اما «من» جزئی است که هرچند نادیدنی است، ولی اندیشه و عواطف ما - مثل غم و شادی، مهر و کین - به آن نسبت داده می‌شود، و شخصیت ما وابسته به آن است.

به علاوه هر یک از ما به تجربه شخصی و علم حضوری پی به وجود خود (من) - جدای از تن و بدن - می‌برد، و می‌یابد همان است که سال‌ها پیش بوده است. این ثبات و وحدت «من» در طول عمر، مادی نبودن و استقلال آن را از «تن» می‌رساند^۲. در قرآن مجید از آفرینش روح پس از بدن تعبیر به «آفرینش

۱. سوره یس، آیات ۷۷-۸۳.

۲. بنگرید به: سیاسی، دکتر علی‌اکبر، *مبانی فلسفه*، (بخش فلسفه اولی)، کتاب‌فروشی ابن سینا، چاپ

دیگر^۱ می‌کند، و می‌فهماند روح (من) از جنس تن نیست، بلکه فروغی است آسمانی که منشأ حیات و زندگی و ادراک در انسان می‌شود.

غرض از آنچه گفته شد بیان این نکته است که پس از مرگ، تن که از مواد زمین و گیاهان تغذیه و رشد کرده مجدد به خاک فرو می‌رود، اما «من» یا روح که حقیقت انسان و شخصیت اوست بر جا می‌ماند و نتیجه رفتار و شیوه زندگی خود را می‌بیند، و در نعمت یا نِقمت است تا در روز رستاخیز با آخرین بدن محشور شود.

اگر کیفیت حشر بدن جسمانی را نتوانیم بفهمیم، با عطف توجه به خلقت اولیه‌مان که چیزی نبودیم و هست و بود شدیم استبعاد ما برطرف خواهد شد، و به قدرت نامحدود و علم فراگیر آفریدگار اعتراف می‌نماییم.

قرآن مجید در این باره تعبیری آموزنده دارد: ﴿قَدْ عَلِمْنَا مَا تَنْقُصُ الْأَرْضُ مِنْهُمْ وَعِنْدَنَا كِتَابٌ حَفِيظٌ﴾ (ق/۴)؛ بی‌گمان ما از آنچه زمین از (بدن‌های) ایشان می‌کاهد آگاهیم، و کتابی بس حفظ‌کننده نزد ماست (که همه امور در آن ثبت است).

اصولاً قرآن برای اثبات زنده شدن مردگان، ما را به دوام آفرینش و ادامه داشتن خلقت موجودات مختلف توجه و تذکر می‌دهد، مانند این آیه: ﴿أَفَعَبِيْنَا بِالْخَلْقِ الْأَوَّلِ بَلْ هُمْ فِي لَبْسٍ مِنْ خَلْقٍ جَدِيدٍ﴾ (ق/۱۵)؛ مگر از آفریدن نخستین خسته شده‌ایم؟ که آنان (همچنان) در آفریدن دوباره در شک و تردیدند؟

از تدبّر در آیات و تأمل در استدلال‌هایش، نه تنها شبهه‌ای برای من در بازآفرینی مردگان باقی نماند، بلکه مطمئن شدم که منکران دلیلی بر نفی آن ندارند، و تنها آن حادثه مهم را دور از ذهن محدود خود می‌شمرند. در واقع آنان اعتقادشان به آفریننده علیم و حکیم درست نیست، و باید در آن‌باره مطالعه و

→
دوم، ص ۴۵۹.

۱. ﴿ثُمَّ أَنْشَأْنَاهُ خَلْقًا آخَرَ﴾ (المؤمنون/۱۴)؛ سرانجام بدان [جنین] آفرینشی دیگر دادیم.

تحقیق کنند.

شایان ذکر است که به جای بحث و فحص راجع به آنچه مأمور به دانستن آن نیستیم، یعنی کیفیت حشرونشر مردگان، درباره رفتار و کردار خود دقت کنیم، و به حسابرسی عادلانه‌ای که خواهیم داشت بیندیشیم و تدارک گذشته از دست‌رفته را بنماییم، که خدای مهربان از تکرار موضوع قیامت و عذاب و عقاب آن، هدف تربیتی و اصلاحی دارد، نه تنها اطلاع‌رسانی.

ترس از مردن

نمی‌دانم چرا خاطره مردن و فرجام زندگی از مغزم بیرون نمی‌رود. ظاهراً اقتضای کهن‌سالی است. شاید هم به سبب تأمل در ایام گذشته و یاد آشنایان و دوستان درگذشته است، که مانند پرده سینما از برابرم می‌گذرد، و کوتاهی زندگانی دنیا را - با همه درازی‌اش - در جنب آخرت بی‌پایان نشان می‌دهد و بانگ آماده‌باش می‌زند.

سرگرم این افکار بودم که ترس از مردن مرا فرا گرفت. پیشامدهای بعد از مرگ هراسناک است؛ زیرا ورود در محیطی ناآشناست با رویدادهایی که نمی‌توان پیش‌بینی کرد. دقایقی را در خوف و رجا می‌گذرانم که ناگاه یادم می‌آید مردن نابودی و معدوم شدن نیست. «مرگ آغاز دگرزیستن است». شروع حیاتی دیگر در جهانی دیگر با کیفیتی دیگر است؛ زیرا «من» یا روح که منشأ حیات بود نامیراست^۱، پس بر جا می‌ماند، و تن خاکی - که لباس آن بود - به تدریج متلاشی و نابود می‌شود. بقیه احوال هم به اعمال و ملکات روحی ما بستگی دارد، که باید رفت و دید.

نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که ابزارهای ادراکی ما - از چشم و

۱. روح که منشأ حیات است تناقض عقلی دارد که فاقد حیات شود.

گوش و هوش - برای شناخت آن جهان درست نشده، و نمی‌توانیم چگونگی زیست در آن محیط را کاملاً درک کنیم، همانند جنین در زهدان مادر. با آنکه در دنیاست نمی‌تواند از اوضاع آن باخبر شود، و چنین است حال ما نسبت به احوال و احوال قبر که در پرده غیب است. خردم به من هشدار داد که جز آن‌قدر که رسول و پیام‌آور خدا^ﷺ از راه وحی خبر داده و پیشوایان معصوم ما بازگو کرده‌اند خبری از آن عالم غیب نداریم و بیشتر از آن هم ضرورت ندارد. آنچه مهم و بایسته است باور به این حقیقت است که خوشی یا گرفتاری در قبر و قیامت را خود ما در طول حیات فراهم می‌کنیم، و آنجا نتیجه را می‌بینیم. پس اگر ترس و هراسی هست باید از گناه و ظلم به هموعان باشد،^۱ که باید فوری و پیش از فوت جبران کرد.

میل به نیک‌نامی بعد از مرگ

از اینکه دانستم تدارک خطاهای گذشته را می‌توانم بکنم، و آنچه بیمناک است جزای گناهان است نه مردن، آرامشی به من دست داد. فکر می‌کردم همه سؤال‌هایم درباره بعد از مرگ پاسخ داده شده، که یک‌باره در خلوت‌خانه ذهنم پرسشی تازه پیدا شد: آیا علاوه بر خبر پیامبر اکرم ما و امامان معصوم و معلوم پس از او، دلیلی وجدانی هم برای بعد از مردن داریم؟

اتفاقاً جوابش را از سال‌ها قبل به تجربه شخصی یافته بودم و اکنون توضیح می‌دهم: چنان‌که می‌بینیم در جانوران غریزه بقا و همیشه زیستن نیست یا ما نمی‌دانیم. آنچه می‌بینیم فرار از خطر و دشمن برای حفظ حیات حاضر است. اما

۱. ظلم از نظر آمرزش خداوند بر سه نوع است: ظلمی که آمرزیده نمی‌شود و آن - به صریح قرآن - شرک است. ظلمی که به طور مشروط آمرزیده می‌شود و آن حق‌الناس است، که بعد از جلب رضایت آن شخص، خدای متعال از خطایی که وی کرده درمی‌گذرد. ظلمی که پس از توبه عفو می‌شود و آن دیگر گناهان است. بنگرید به نهج‌البلاغه، خطب الامام علی[ؑ]، شیخ محمد عبده، دارالمعرفه، بیروت، ۲، ۹۵.

در انسان مخصوصاً افراد فهیم، این تمایل هست که نام نیک آنان بر جا ماند، و بعد از فوت هم در شعاعی وسیع‌تر به نیکوکاری و دانایی و بزرگواری یاد شوند. نام‌گذاری مؤسّسات خیریه یا بیمارستان‌ها و آموزشگاه‌ها به نام بانیان از همین تمایل سرچشمه می‌گیرد. منشأ وقفیات نیز همین انگیزه فطری است که بعد از مردن واقف، از آن خیرات جاریه ثوابی به روح او برسد، یعنی «خود» را زنده می‌داند و انتظار دارد بعد از رفتن از دنیا از پاداش کارهای خیرش بهره‌مند شود. اگر مردن نابودی و نیستی «من» - که حقیقت انسان است - بود، تمایل به برجا ماندن نام نیک و بهره‌مندی از ثواب اعمال صالحی که در طول زندگی کرده‌ایم معنی نداشت، و برای مرده نابود شده چه فرق که او را به خوبی و دعا یاد کنند یا به بدگویی و نفرین. ولی چنین نیست و در عمق وجودمان باور داریم که:

نام نیکی گر بماند ز آدمی به کز او ماند سرای زرنگار

اگر به روان‌کاوی خویش پردازیم می‌یابیم که میل به نیک‌نامی و حُسن شهرت، ریشه در علاقه دیگری دارد که جاودانه زیستن است، و آن خود از «حُب ذات» پدید می‌آید که از نخستین و مهم‌ترین غرایز آدمیزاد است. بنابراین انسان حقیقت خود را که «من» یا روح است معدوم نمی‌داند. این دریافت وجدانی و میل همگانی^۱ به شکل نیک‌نامی بعد از مرگ بروز می‌کند و منشأ خیرات و مَبَرَّات می‌شود.

گفتنی است که این میل اختصاص به مسلمانان ندارد و در بین دیگر ملل هم وجود دارد و به صورت اوقاف و بنای بیمارستان‌ها و دانشگاه‌ها دیده می‌شود. در قرآن مجید دعای حضرت ابراهیم علیه السلام که می‌گوید: ﴿وَأَجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ

۱. از جمله تمایلات عالی انسان که مایه امتیازش بر حیوان است «عاطفه اخلاقی» یا خیرطلبی است. این میل طبیعی انسان را به جستجوی خیر و اجتناب از شرّ او می‌دارد. بنگرید به: مبانی فلسفه، بخش روان‌شناسی، ص ۱۱۲.

فی الآخِرین ﷻ (شعراء/۸۴)؛ «و ذکر خیر مرا در میان آیندگان جاری کن»، نیز نشانی دیگر از اهمیت و علاقه به داشتن یاد نیک و بازماندگان شایسته پس از رحلت از دار فانی است، و دلیلی بر باقی ماندن «من» بعد از مفارقت از «تن» می باشد.

مرگ در آینه روایات

نعمتی است بزرگ با خود خلوت کردن و درباره فرجام حیات اندیشیدن به این جهت در آیین اسلام «فکر و ذکر» اهمیت فراوان دارد، و در کتاب خدا بر آن تأکید شده است!

مسروم که در این خلوت تفکر، حقایقی سرنوشت ساز بر من روشن شد و جواب پرسش های مهمی را درباره مردن دانستم و یقین کردم «مرگ آغاز دگر زیستن است» و «جاودان ساختن نیکی هاست».

حس کنجکاو می را و می دارد راجع به حال موت و بعد از آن آگاهی بیشتر کسب کنم، در صورتی که می دانم پیش از رسیدن اجل و رفتن به سرای باقی نمی توان آن را تجربه کرد و فهمید. بنابراین می خواهم از منظر عالمان مکتب وحی - که فراماده را چون ماده می بینند و می دانند - به آن بنگرم. به قدیم ترین اثر مستقل در این باره که کتاب *الاعتقادات*^۲ است مراجعه می کنم. در «باب الاعتقاد فی الموت» از هریک از امامان معصوم ما روایتی نقل کرده است. گزیده ای از آنها

۱. آیات درباره تفکر و یاد خدا در قرآن متعدد است، به نقل ترجمه آیه ۱۹۱ سوره آل عمران بسنده می شود:

«همانان که خدا را ایستاده و نشسته و به پهلو خفته یاد می کنند، و در خلقت آسمانها و زمین اندیشه می کنند و می گویند: بارخدایا! تو این همه را بیهوده نیافریده ای. پاک خدایا! ما را از عذاب آتش نگاه دار.»

۲. ابو جعفر محمد بن علی بن بابویه معروف به صدوق (م. ۳۸۱)، *الاعتقادات*، المؤتمر العالمی لألفیة الشیخ المفید، ۱۴۱۳ق، ص ۵۱-۵۷.

با رعایت اختصار، ترجمه و نقل می‌شود:

۱. از امیر مؤمنان علی علیه السلام سؤال شد: سرانجام ما را پس از موت وصف کن. حضرت پاسخ دادند: از باخبری پرسیدید. یکی از این سه امر برای مرده پیش می‌آید: یا بشارت به نعمت‌های ابدی که برای دوست ما و کسی است که پذیرای امر ماست. یا بشارت به عذاب ابدی که برای دشمن و مخالف امر ماست. یا به محزون کردن و ترساندن و امری مبهم است، و آن برای مؤمنی است که [با معصیت] برخود ستم کرده و سرانجام حالش را نمی‌داند. اگر به دوزخ رود پس از سال‌ها [عذاب و پاک شدن از آثار گناه] به شفاعت ما بیرون خواهد آمد. پس نیکوکار باشید و عقوبت را کوچک مشمرید.

۲. چون از امام حسن بن علی علیه السلام راجع به مرگ سؤال کردند فرمود: بزرگ‌ترین سرور و شادمانی است که بر مؤمنین وارد می‌شود هنگامی که از سرای بی‌خیر و اندک عطا به نعیم ابدی می‌رسند و بزرگ‌ترین هلاکت و عذاب همیشگی برای کافران است آن‌گاه که از بهشت دنیاشان به آتشی که خاموش نمی‌شود وارد می‌گردند.

۳. زمانی که نبرد در روز عاشورا شدت گرفت، امام حسین بن علی علیه السلام در حالی که چهره‌اش می‌درخشید، و سکون و آرامش روحی‌اش نمایان بود، رو به اصحاب باوفایش کرد و گفت: ای بزرگ‌زادگان! شکیبا و پایدار باشید، که مرگ جز پلی نیست که شما را از نبرد سخت و ضرر و صدمه به بهشت وسیع و نعمت‌های همیشگی‌اش می‌رساند. کیست که نخواهد از زندان به قصر منتقل شود؟! ولی این دشمنانتان مانند کسانی هستند که از کاخ به زندان و شکنجه دردناک منتقل می‌شوند.

پدرم از رسول خدا صلی الله علیه و آله نقل کرد که: دنیا زندان مؤمن است و بهشت کافر، و مردن پل آنان است که بر آن گذشته به بهشت می‌رسند، و پل اینان که به جهنم ختم می‌شود، من دروغ نمی‌گویم و به من نیز دروغ نگفته‌اند.

۴. از امام علی بن حسین بن علی علیه السلام پرسیدند: مرگ چگونه است؟ پاسخ داد: برای مؤمن مانند بیرون آوردن لباس‌های چرکین و بویناک، و گشودن غل‌ها و بندهای سنگین است، و تبدیل آنها به فاخرترین لباس‌های خوش‌بو، و نشستن بر رام‌ترین مرکب‌ها و بهترین منزل‌ها. برای کافر مانند بیرون آوردن لباس‌های فاخر و انتقال از منزل‌هایی که به آن اُنس گرفته است، و پوشیدن چرک‌ترین و خشن‌ترین لباس‌ها و سکونت در منزل‌های وحشت‌آور، و رسیدن به بزرگ‌ترین عذاب.

۵. از امام محمدباقر علیه السلام سؤال شد موت چیست؟ حضرت جواب دادند: مرگ خوابی بس طولانی است که بیداری‌اش در قیامت است. مؤمن در آن خواب‌های خوش می‌بیند که نمی‌توان توصیف کرد؛ و کافر در آن خواب‌های هول‌انگیزی می‌بیند که ترسناکی آن را نمی‌توان وصف کرد. چه قدر فرق دارد حال کسی که در خواب فرحناک است و حال آن‌که بیمناک و ترسان می‌باشد. این‌گونه است مرگ؛ برای آن آماده شوید.

۶. حضرت امام جعفر صادق علیه السلام ضمن حدیثی که راحتی و خوشی مؤمن و درد و ناراحتی کافر را بعد از مردن شرح می‌دهند می‌فرمایند: حال خوشی که مؤمن هنگام مرگ دارد ثواب زودرس او در دنیا است، و سختی و ناراحتی که می‌بیند موجب پاک شدن او از گناه است، تا پاکیزه و نظیف و سزاوار ثواب خدا وارد سرای آخرت شود. آسایش و خوشی که کافر در دنیا دارد، پاداش کارهای نیک او است که در دنیا به طور کامل به او داده می‌شود تا در آخرت جز عذاب نداشته باشد. شدت و سختی که در دنیا می‌بیند آغاز عقاب خداست که بعد از تمام شدن اجر نیکی‌هایش به او می‌رسد. این‌گونه است (پاداش خداوند) به سبب آنکه حکم خدا همه عدل است و ستمی در آن نمی‌رود.

۷. مردی نزد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و پرسید: ای رسول خدا! چرا مردن را دوست

ندارم؟

رسول خدا ﷺ پرسید: آیا مال و ثروتی داری؟ گفت: بلی.
پیامبر فرمود: آیا چیزی از آن را پیش فرستاده‌ای؟ گفت: نه.
پاسخ شنید: به این جهت مردن را دوست نداری!

این حدیث ساده که گفتمان کوتاه برای علت‌یابی از یک رذیله اخلاقی - ایمانی است، به روشنی می‌فهماند باید به مال و کالای این جهان دل‌بسته نباشیم، نه تنها ثروت که مقامات سیاسی و اجتماعی و علمی نیز همین حکم را دارد، و نباید دلبر و معشوق ما شود، که دل‌کندن و صرف نظر کردن از آنها - مخصوصاً در پایان عمر - بسیار سخت است، و ظاهراً سختی جان دادن در همین است. البته می‌دانیم دل‌بستگی به چیزی و محبوب قرار گرفتن آن، غیر از داشتن به قدر لازم و کاربرد و استفاده از آن در زندگانی است.

چهره مرگ

آنچه درباره مرگ از روایات معصومین خواندم و فهمیدم - و تعدادی نقل شد - چهره آن را در نظرم عوض کرد. نخست قیافه‌اش زشت و ترس‌آور به نظرم می‌رسید، و اینک چهره‌ای زیبا و خواستنی می‌بینم.
آیا مرگ دو رو است؟ که هم زشت و خشمگین در نظر آید و هم زیبا و دوست‌داشتنی. تأملی کرده می‌فهمم مرگ پدیده‌ای است که به قدرت و عدالت آفریدگار، ما با عمل خیر یا شرّ خود چهره‌اش را ترسیم می‌کنیم. در واقع، کارنامه خودنوشت هرکس - که همراه و همبر اوست - چهره مرگ را به وی زشت یا زیبا نشان می‌دهد، که:

پیش دشمن دشمن و بر دوست دوست	مرگ هرکس ای پسر هم‌رنگ اوست
آن ز خود ترسانی ای جان هوش‌دار	ای که می‌ترسی ز مرگ اندر فرار
جان تو همچون درخت و مرگ برگ	زشت‌روی تُست نی رخسار مرگ

۱. پایان روایات منقول از الاعتقادات شیخ صدوق.

از تو رُسته است از نکویی و ر بد است ناخوش و خوش بر ضمیرت از خُود است^۱
فرجام حیات حاصل جمع سال‌های عمر و باورها و کردارهای من است، که
هنگام کوچ کردن از دنیا آثارش نمایان می‌شود. فضایل یا رذایل اخلاقی که بر
روی هم شخصیت مرا ساخته و بر جان و روانم نشسته، هنگام مردن مجسم
می‌شود، زیبایی یا زشتی و دوگونگی چهره مرگ از اینجاست نه از دورویی
فرشته مرگ که جانستان است.

مرگ از منظری دیگر

از خلوت اندیشه بیرون آمده، برای خبرگیری از کیفیت رویارویی بزرگان
بشری با مرگ به کتاب‌ها مراجعه می‌کنم. به نمونه‌های متعدد از اشعار و اخبار
تاریخی برمی‌خورم، و می‌بینم انبیا و اولیای خدا و عارفان راستین، نه تنها از مرگ
هراسی نداشتند، بلکه از آن استقبال هم می‌کردند. شواهد زیادی می‌توان نقل
کرد، ولی در این زمان که حوصله‌ها کاستی گرفته، کوتاه گفتن و نوشتن
مطلوب‌تر است و اینک اندکی از بسیار:

۱. پیامبر اکرم ما، محمد مصطفی^ﷺ که برترین آفریده خدا و پاک‌ترین انسان‌ها
بود، چون دانست که ارتحالش از دنیا نزدیک است، دستور داد او را به مسجد -
که همسایه خانه‌اش بود - ببرند. در اجتماع مسلمانان از آنان حلیت طلبید، و
گفت، اگر کسی بر من حقی دارد در همین دنیا قصاص کند.^۲
به سخن دیگر آن معلّم الهی عملاً به ما آموخت در اسلام **حَقُّ النَّاسِ حَكْمِي**
بسیار مهم است و توبه‌اش فقط راضی کردن کسی است که حقی دارد.
اما آخرین کلامش این بود: «**بَلِ الرَّفِيقُ الْأَعْلَى مِنَ اللَّهِ**؛ یعنی جوار حق

۱. محمد بن محمد مولوی، *مثنوی معنوی*.

۲. شرح این رویداد مهم را در کتب سیره و تاریخ می‌توان دید، مانند: رسول جعفریان، *تاریخ سیاسی اسلام*، ج ۱؛ *سیره رسول خدا*^ﷺ، انتشارات دلیل ما، ۱۳۸۵، ص ۶۸۰-۶۸۱.

می‌خواهم در بهشت نه زندگانی و عیش دنیا!'.^۱

۲. در تفسیر کشف الأسرار و عُدَّة الأبرار می‌خوانیم:

«و جاءت سَكْرَةُ الموتِ بالحق»، هرچند که حالت مرگ به ظاهر صعب می‌نماید، لکن مؤمنان را و دوستان را اندر آن حال در باطن همه عزّ و ناز باشد، و از دوست هر کمحتی راحتی و در هر ساعتی خلعتی آید. مصطفی (ص) از اینجا فرمود: «لِحَفَّةِ الْمُؤْمِنِ الْمَوْتِ». هیچ صاحب صدق از مرگ نترسد.

«حسین بن علی (ع) پدر را دید که به یک پیراهن حرب می‌کرد. گفت: لیسَ هذا زِيُّ الْمُحَارِبِينَ. علی (ع) گفت: ما يُبَالِي أَبُوكَ أَسْقَطَ عَلَيَّ الْمَوْتَ أَمْ سَقَطَ الْمَوْتُ عَلَيْهِ». ^۲ همین معنی را با تعبیری بلیغ‌تر نیز فرموده: «والله ابن ابی طالب أنس بالموتِ مِنَ الطِّفْلِ بِئَدْيِ أُمِّهِ»؛ سوگند به خدا که آنس فرزند ابوطالب به مرگ بیشتر از آنس کودک است به پستان مادرش.

۳. و امام حسین بن علی (ع) در سفر به کربلا می‌فرمود: آیا نمی‌بینید که به حق عمل نمی‌شود و از باطل نهی نمی‌شود... راستی که من مرگ را جز سعادت ندانم و زندگی با ستمگران را جز دل‌تنگی ^۴، و این‌گونه مرگ در راه احیای دین خدا و زیر بار ظلم نرفتن را بر حیات با ذلت ترجیح می‌داد.

۴. سیدالشهدا - صلوات الله علیه - پیش از حرکت از مکه به سوی عراق، خطابه‌ای بلیغ برای خاندان بنی‌هاشم و گروهی از شیعیان خواند و هدف خود را از این سفر ذکر کرد، و از جمله گفت:

۱. رفیع الدین اسحق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله (ص)، به تصحیح دکتر اصغر مهدوی، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، نیمه دوم، ص ۱۱۱۳.

۲. ابوالفضل رشیدالدین میبدی، کشف الأسرار و عُدَّة الأبرار، به اهتمام علی اصغر حکمت، تهران، ۱۳۳۹، ج ۹، ص ۲۹۸.

۳. محمدباقر مجلسی، بحار الأنوار، بیروت، ج ۲۹، ص ۱۴۱ و نهج البلاغه، ج ۱، ص ۴۱.

۴. حسن بن علی حرّانی، تَحْفَةُ الْعُقُولِ، تصحیح و ترجمه علی اکبر غفاری، کتاب‌فروشی اسلامیه، شعبان ۱۳۸۴، ص ۲۴۹.

«خُطَّ المَوْتُ عَلَى وُلْدِ آدَمَ مَخْطُ القِلَادَةِ عَلَى جَبِدِ القِتَاةِ...»؛ مرگ بر گردن آدمیزادگان نقش بسته مانند گردن‌بند بر گردن دوشیزگان. دیدار گذشتگانم بسیار مرا واله کرده، مانند شیفتگی یعقوب به دیدار یوسف. برایم قتلگاهی معین شده که [به زودی] آن را خواهم دید....

به همین چند نمونه از خودگذشتگی و شیفتگی به مرگ اکتفا می‌کنم، و یادآور می‌شوم که می‌بینیم با تغییر دیدگاه و تصحیح بینش اعتقادی، ترس از مردن بدل به اشتیاق به موت می‌شود، که راه لقای محبوب است.

آری! «آن را که در دل یک نقطه صدق پیدا گردد، حقیقت عشق مرگ، از جان وی سر برزند؛ زیرا که وعده لقا آنجاست آنچه جانی بود که وعده لقا فراموش کند؟ یا چه دلی بود که ارتیاحی که جز به مشاهده حق نتواند بود جایی دیگر طلب کند؟ لا راحةَ للمؤمنِ دونَ لقاءِ رَبِّه»^۲.

۵. از حضرت علی بن موسی الرضا^{علیه السلام} روایت شده: چون علی بن الحسین^{علیهما السلام} به حال احتضار درآمد بیهوش شد. چون به هوش آمد، چشم خود را باز کرد و سوره واقعه و «أنا فتحنا» را قرائت نمود و بعد فرمود:
«الحمد لله الذي صدقنا وعده و أورتنا الأرض ننبؤه من الجنة حيث نشاء فنعم أجر العالمين»^۳.

بازتاب مرگ در شعر

در خیر است: ان من الشعر **لَحِ كَمَة**: بعضی از شعرها حکمت‌آمیز است و حقایق جهان را بیان می‌کند. از جمله آن حقایق مسائل مربوط به زندگی و فرجام

۱. لَهوف، ص ۵۳، به نقل از سخنان حسین بن علی^{علیهما السلام} از مدینه تا کربلا، محمدصادق نجمی، چاپ پنجم، ص ۶۳.

۲. تفسیر کشف الأسرار، ج ۶، ص ۲۵۴.

۳. محمد راجی قمی، آخرین گفتارها در پایان زندگی، سال ۱۳۶۶، ج ۴، ص ۲۵۵.

آن که مردن است می‌باشد. شاعران متعهد مفاد بعضی روایات مذهبی را در شعر خود آورده‌اند، و بعضی شور و شوق خود را به لقاء الله بیان کرده‌اند، و اینک چند نمونه از این گونه:

حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی گوید:

سرانجام جای تو خاک است و خشت همه کارهای جهان را در است
جز از تخم نیکی نبایدت کشت مگر مرگ، کان را در دیگر است
اگر عمر باشد هزار و دویست بجز خاک تیره تو را جای نیست
سرانجام بستر بود تیره خاک ببرد روان سوی یزدان پاک

نظامی گنجوی در مثنوی لیلی و مجنون درباره پذیره شدن مرگ چنین گوید:

گر مرگ رسد چرا هراسم کان راه به تست می‌شناسم
این مرگ نه باغ و بوستان است کماو راه سرای دوستان است
گر بنگرم آن‌چنان که رای است این مرگ نه مرگ نقل جای است
از خردگهی^۱ به خوابگاهی^۲ وز خوابگاهی به بزم شاهی^۳

و سعدی شیرازی در غزلی عارفانه حال مردن را چنین وصف کرده:

در آن نفس که بمیرم در آرزوی تو باشم بدان امید دهم جان که خاک کوی تو باشم
به وقت صبح قیامت که سر ز خاک برآرم به گفتگوی تو خیزم به جستجوی تو باشم
به مجمعی که درآیند شاهدان دو عالم نظر به سوی تو دارم غلام روی تو باشم
حدیث روضه نگویم گل بهشت نبویم جمال حور نخواهم روان به سوی تو باشم

۱. خردگه، خردگاه: محل کوچک، کنایه از دنیا.

۲. خوابگاه: ترجمه مرقد است.

۳. بزم شاه: پیشگاه خدای سبحان، صحنه رستاخیز یا بهشت.

می بهشت نوشم ز جام ساقی رضوان مرا به باده چه حاجت که مست بوی تو باشم

و جلال الدین محمد مولوی از حقیقت انسان و روح علوی او یاد می‌کند که دوباره باید به جهان مینوی بازگردد، و قدرت عشق روحانی و پاک است که این عروج را میسر می‌گرداند، و اینک غزلی از دیوان شمس تبریزی:

هر نفس آواز عشق می‌رسد از چپ و راست ما به فلک می‌رویم عزم تماشا که راست؟
گوهر پاک از کجا؟ عالم خاک از کجا؟ بر چه فرود آمدیم؟ بار کنیم این چه جاست
ما به فلک بوده‌ایم، یارِ ملک بوده‌ایم باز همان‌جا رویم جمله، که آن شهر ماست
خود ز فلک برتریم وز ملک افزون‌تریم زین دو چرا نگذریم منزل ما کبریاست^۱
بخت جوان یار ما دادن جان کار ما قافله سالار ما فخر جهان مصطفاست

در پایان، بازنگری به سیر اندیشه‌ام این نتیجه را می‌دهد که اگر آدمیزاد عقل خود را با رهنمونی رسولان الهی به کار گیرد و خردمندانه بیندیشد و در کلام الله تدبّر کند، می‌یابد که «این مرگ نه مرگ، نقل جای است» و مردن آغاز زیستی دیگر است، در عالمی ماندگار با ظهور رحمت گستردهٔ آفریدگار.

بنابراین بیم از مرگ برایش تبدیل به انس بدان می‌شود، آن‌گاه مانند اولیاءالله افق روشن حیات مینوی در نظرش نمایان می‌گردد، و مشتاقانه پذیرای آن است، تا در منزل اصلی و جوار رحمت الهی قرار گیرد، در حالی که شفاعت خاتم پیامبران - محمد مصطفی - و عترتش را (صلوات الله علیهم) انتظار دارد. ▲

۱. می‌تواند اشاره به این آیه شریفه باشد: ﴿فِي مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِكٍ مُّقْتَدِرٍ﴾ (القمر/۵۵) «نشسته بر مسند صدق و راستی، در پیشگاه فرمانروایی مقتدر».
مفاد کلی غزل آیه شریفه ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَاِنَّا اِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ است که به زبان هنری بیان شده است.